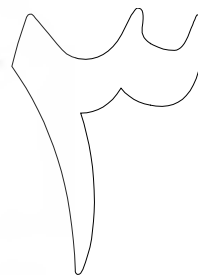


صف‌بندی نیروهای اپوزیسیون در خاورمیانهٔ عربی؛ اسلام‌گرا یا لیبرال - دموکرات؟

دکتر محمدحسین حافظیان*

حسن احمدیان**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



* دکتر محمدحسین حافظیان استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج می‌باشد.
(hafezian@kiau.ac.ir)

** حسن احمدیان پژوهشگر مطالعات خاورمیانه می‌باشد. (ahmadian.mena@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۱۱/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۰/۱۹

فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۸، صص ۹۱-۶۳.

چکیده

از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های تحول در هر کشور، تغییر صف‌بندی نیروهای اپوزیسیون داخلی و امکانات آنها برای تحرک و بازتعریف جایگاه خود در ساختار سیاسی و هرم قدرت موجود است. بنابراین بررسی هرگونه تغییر در جایگاه و عملکرد نیروهای اپوزیسیون، کمک فراوانی به درک تحولات احتمالی جهت‌گیری سیاسی هر کشور در دو عرصه داخلی و خارجی و نیز بررسی تغییرات آتی در آن کشور می‌کند. براین اساس در کشورهای خاورمیانه عربی نیز بررسی جهت‌گیری نیروهای اپوزیسیون، درک تحولات احتمالی در ساختارهای سیاسی موجود را آسان‌تر می‌کند. لذا در این پژوهش به بررسی دو نیروی عمده اپوزیسیون خاورمیانه عربی یعنی اسلام‌گرایان و لیبرال - دموکرات‌ها و ایستار هر یک از آنها و چگونگی رابطه متقابل آنها می‌پردازیم. به‌علاوه رابطه و نحوه تعامل دولت با این نیروها تا آنجا مورد بررسی قرار خواهد گرفت که به فهم جامع‌تری از جایگاه هر یک از این نیروها در ساختار سیاسی و تأثیر آن بر رابطه متقابل آنها کمک کند. پس از بررسی جداگانه سابقه و وضعیت هر یک از این دو نیرو، رابطه متقابل آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد و پیش‌بینی‌هایی درباره آینده مطرح خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: خاورمیانه عربی، اسلام‌گرایی، اپوزیسیون،
اپوزیسیون اسلام‌گرا، اپوزیسیون لیبرال - دموکرات

مقدمه

خاورمیانه سده بیست و یکم چهره‌ای جدید و بسیار متفاوت از سده گذشته به خود گرفته است. این سرزمین فردای جنگ اول جهانی تحت استعمار فرانسه و انگلیس قرار گرفت و کسانی را که در صدد گسترش حکومت عربی خاندان هاشمی بر سراسر منطقه، و تحقق وحدت عربی بودند بسیار سرخورده و ناامید کرد. این امر بذریعۀ ملی‌گرایی عرب را - که از سده نوزدهم ذهن اندیشمندان شامات را به خود مشغول کرده بود - در سراسر منطقه پخش کرد.

سه دهه بعد، با روی کار آمدن رژیم‌های ملی‌گرا در قالب رژیم‌های نظامی و تک‌حزبی، دموکراسی‌های پارلمانی به‌جای مانده از دوران استعمار، صحنه را به مجادلات و کشمکش‌های نیروهای چپ و ملی‌گرا واگذار کردند. نیمه دوم سده بیستم شاهد صعود و افول ایدئولوژی‌های اروپایی (ناسیونالیسم و سوسیالیسم) در خاورمیانه بود. رژیم‌های ملی‌گرایی که برنامه‌های اقتصاد سوسیالیستی را اعمال می‌کردند و در جدال شرق و غرب، شوروی را بر دوست دشمن خود (امریکا) ترجیح می‌دادند با ضعف و درنهایت سقوط شوروی توان‌کنش و پیشبرد سیاست‌های خود را در زمینه‌ها و ابعاد گوناگونی از دست دادند. برخی از این رژیم‌ها پیش از سقوط شوروی، جهت سیاست خود را از شرق برگردانده بودند.

پایان جنگ سرد که برای غرب به‌مثابه پیروزی و دفع خطری بزرگ به حساب می‌آمد در خاورمیانه دو تلقی و برداشت متفاوت برجای نهاد. برای برخی سقوط شوروی به معنی از دست دادن متحد اصلی خود در مقابل متحدان منطقه‌ای غرب و نیز منبع اصلی تأمین تسلیحات بود. برای عده‌ای دیگر این سقوط به‌مثابه زوال ابرقدرت کافر و ملحدی بود که از دهه ۱۹۲۰ همواره بزرگ‌ترین خطر و تهدید را

متوجه مسلمانان کرده و بخش وسیعی از سرزمین‌های اسلامی را در قبضه کفر و الحاد خود گرفته بود. اینان که روزگاری در افغانستان به مبارزه کمونیست‌ها رفته بودند، خود را برای مقابله با تنها ابرقدرت به‌جای‌مانده از جنگ سرد و نظم جهانی نوین آن آماده می‌کردند.

نیروهای اسلام‌گرا و اسلام‌گرایی سیاسی حتی در دوره اوج ملی‌گرایی در خاورمیانه نیز به حیات خود ادامه دادند و به عنوان رقیب ملی‌گرایان برای رویارویی با پیشروی کمونیسم در منطقه - به‌ویژه از سوی عربستان - مطرح بودند. با مرگ جمال عبدالناصر در سال ۱۹۷۰ و کناره‌گیری رهبران مصر از ایفای نقش رهبری جهان عرب، ملی‌گرایی در سرازیری زوال قرار گرفت. با اشغال کویت توسط عراق و مشارکت کشورهای عرب در ائتلاف بین‌المللی به رهبری امریکا، اعتبار و جذابیت چندین دهه‌ای ناسیونالیسم عربی به کلی از بین رفت. البته افول ایدئولوژی‌های ملی‌گرایی و سوسیالیسم، به معنی خروج کلی نیروهای فعال در این زمینه از سپهر سیاسی منطقه نبود. بسیاری از نیروها و احزاب ملی‌گرا (مانند ناصریست‌های مصری و عربستانی) و چپ (مانند اتحاد سوسیالیست نیروهای ملی مغرب و حزب سوسیالیست یمن)، برنامه‌هایی لیبرال درپیش گرفته و به احزاب و نیروهای دموکراسی‌خواه تبدیل شده و یا پیوستند. در نتیجه، سده بیستم خاورمیانه عربی با کنار رفتن ناسیونالیسم و سوسیالیسم، به پایان رسید و سده بیست و یکم با رقابت سه‌جانبه نیروهای لیبرال - دموکرات و اسلام‌گرا و نیز نیروهای طرفدار حفظ وضع موجود (رژیم‌های حاکم) آغاز شد.

از اواخر سده بیستم، به‌ویژه پس از سقوط شوروی، مقالات و کتاب‌های فراوانی در زمینه سازگاری و یا ناسازگاری اسلام و دموکراسی نوشته شد. برخی اندیشمندان بر ناسازگاری اسلام و دموکراسی و ضدیت فرهنگ اسلامی با مفاهیم و فرایندهای دموکراتیک تأکید کرده‌اند. به باور این گروه، سنت قبیله‌ای حکومت عربی که مبتنی بر مثلث رانت، سرکوب و ایدئولوژی و نیز فرهنگ غیردموکراتیک است، چهارچوب‌های دموکراتیک حکومت را بر نمی‌تابد. چنین ادعاهایی یادآور سخنان و نوشته‌های مشابهی در مورد فرهنگ‌های دیگر در دوره‌های پیشین است: فرهنگ‌های کاتولیک امریکای لاتین و بودایی ژاپن [تا پیش از دموکراتیک‌شدن این

کشورها به ترتیب از دهه ۱۹۸۰ و پس از جنگ جهانی دوم] هر دو به صورت مداوم ضددموکراتیک خوانده می‌شدند (Wittes, 2008b: 36). در مقابل، برخی با استفاده از داده‌های تحلیلی و نظرسنجی‌ها و مقایسه آنها با دیگر مناطق، نشان داده‌اند مسلمانان نگرش مثبتی نسبت به دموکراسی دارند. برای مثال استیون هافمن^۱ با بررسی ایستار آرتدکس‌های شرق اروپا و تعدادی از کشورهای اسلامی در قبال دموکراسی، نشان می‌دهد سطح حمایت از دموکراسی به‌عنوان شیوه آرمانی حکمرانی، عموماً نزد مسلمانان بیش از ارتدکس‌های شرقی است (Hofmann, 2004). وی معتقد است وجود رژیم‌های غیردموکراتیک در برخی از کشورهای اسلامی بدان معنا نیست که اکثریت شهروندان این کشورها طرفدار دموکراسی نیستند. البته در بررسی مسئله سازگاری یا عدم سازگاری اسلام و دموکراسی مسئله «روشی و تاریخی» اسلام را باید تفکیک کرد. زیرا مورد نخست (مسئله روشی) نشان می‌دهد در آموزه‌ها و باورهای اسلامی چیزی وجود ندارد که نشان‌دهنده انسجام و هماهنگی آن با استبداد و فساد باشد، و دومی (مسئله تاریخی) به‌وضوح نشان می‌دهد مسلمانان با شتاب فراوانی با حکومت پادشاهی وراثتی، هماهنگ و همراه شدند (عمار علی حسن، ۲۰۰۹).

با توجه به اینکه مسلمانان، حتی بیش از مردمان برخی مناطق تحول‌یافته، نگرش مثبتی نسبت به دموکراسی دارند و با در نظر گرفتن اینکه هیچ‌گونه تضاد روشی بین اسلام و دموکراسی وجود ندارد، سؤال اصلی این پژوهش آن است که صف‌بندی کنونی نیروهای اسلام‌گرا و لیبرال - دموکرات در سپهر سیاسی خاورمیانه عربی چگونه است و این صف‌بندی چه تأثیری بر حال و آینده رژیم‌های این منطقه و عملکرد آنها دارد؟

برای پاسخ‌گویی به این پرسش ابتدا به بررسی جداگانه سابقه و عملکرد نیروهای اسلام‌گرا و لیبرال - دموکرات و سپس شیوه تعامل آنها با یکدیگر از یک سو و با حکومت‌ها از سوی دیگر می‌پردازیم. روش مورد استفاده در این پژوهش، روش «توصیفی - تحلیلی» می‌باشد که براساس آن پس از طرح داده‌ها و توصیف

تحولات به تحلیل وقایع خواهیم پرداخت. با استفاده از این روش و در قالبی تاریخی به بررسی تکوین و دگرگونی‌های دو نیروی اسلام‌گرا و لیبرال در جهان عرب و فرصت‌ها و امکانات پیش‌روی آنها می‌پردازیم.

در پژوهش‌ها و تحقیقات پیشین در زمینهٔ اپوزیسیون در جهان عرب، اغلب رابطهٔ دولت با نیروها و احزاب اسلام‌گرا مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این پژوهش‌ها بیشتر جنبهٔ تکنگاری داشته و توجه چندانی به اپوزیسیون غیراسلام‌گرا نداشته‌اند. اما در این پژوهش علاوه بر بررسی نقش و توان هر دو نیروی اسلام‌گرا و لیبرال، به مقایسهٔ این دو پرداخته، الگوهای تعامل آنها در وضعیت کنونی و احتمالات آینده را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نیروهای اسلام‌گرا

در سه دههٔ اخیر، نیروهای اسلام‌گرا به‌عنوان بازیگران عمده در سپهر سیاسی و امنیتی خاورمیانه مطرح شده‌اند. این نیروها از تنوع و گستردگی فراوانی برخوردارند به‌نحوی که قرارداد تمامی آنها تحت یک عنوان و تعامل یکسان با تمامی آنها نمی‌تواند راهنمای تحلیلی واقعی در مورد آنها باشد (Hamzawi, 2005; Wittes, 2008a). در میان اسلام‌گرایان، گروه‌های جوان‌تر و مبارزتر بر جهاد خشونت‌آمیز به‌عنوان یک اولویت همیشگی تأکید می‌ورزند، درحالی که گروه‌های دیگر از جهاد به‌طور تاکتیکی و آن‌هم در هنگامی استفاده می‌کنند که توسل به خشونت به نفع آرمان آنها باشد. دیگر گروه‌های اسلام‌گرا، از تبلیغ، اقدام جمعی اجتماعی، و همیاری اقتصادی به‌عنوان زمینه‌ای برای رویارویی اجتماعی آینده با دولت استفاده می‌کنند. (دکمجیان، ۱۳۶۶: ۹۷) بدین ترتیب، بررسی دقیق‌تر مستلزم ارائهٔ یک تقسیم‌بندی از اسلام‌گرایان است. *تامارا ویتس*^۱ (2008a) و *مخلص الصیادی* (۲۰۰۹) تقسیم‌بندی مشابهی از نیروهای اسلام‌گرا به عمل می‌آورند که مبنای آن خشونت به‌کاررفته از سوی اسلام‌گرایان است. این دو، نیروهای اسلام‌گرا را به سه دسته تقسیم می‌کنند:

نخست، مجموعهٔ کوچک اما بسیار اثرگذار و مهم افراط‌گرایان معروف به «تکفیری» است. این گروه نه‌تنها غیرمسلمانان بلکه حتی مسلمانان دیگر فرقی و



1. Tamara Cofman Wittes

مذاهب اسلامی را نیز هدف اعمال خشونت‌آمیز خود قرار می‌دهد. از دید اسلام‌گرایان تکفیری هر شخص یا فرقه و مذهبی که تفسیر خاص آنها از اسلام را نپذیرد، هدف مشروعی برای خشونت و دهشت‌افکنی آنها است. نمونه عمده این مجموعه، سازمان القاعده و سازمان‌های تابع آن در عراق، الجزایر، افغانستان و دیگر مناطق و کشورهاست. این گروه، خشونت را به‌عنوان وظیفه‌ای دینی (با تفسیر مضیق و خاصی از دین) قداست می‌بخشد. دموکراسی از دید آنها شیوه‌ای غیراسلامی برای حکمرانی بوده، با حاکمیت خداوند در تناقض است. هدف این گروه حاکم کردن اصول و موازین اسلامی در جنبه‌های گوناگون زندگی مردم - به‌ویژه در زندگی سیاسی و اجتماعی - بوده است، چراکه آنها واقعاً به «الاسلام هو الحل» معتقدند و البته تنها راه ممکن برای این مقصود را مبارزه و جهاد می‌دانند. آنها امیدوار، و بلکه مطمئن، هستند که این مبارزه، درنهایت به پیروزی ایمان، حاکمیت الهی در جهان و تحقق «مدینه فاضله» می‌انجامد (نبوی، ۱۳۸۴).

مجموعه دوم، شامل جنبش‌های اسلام‌گرای «محلی» یا «ملی‌گرا» است. این گروه تنها زمانی از خشونت استفاده می‌کند که در جهت مقابله با متجاوز و یا استرداد حقوق یا مقابله با تضييع حقوق جامعه‌ای باشد که پشتیبان و منشأ آن بوده و برای احقاق حقوق خود به حمایت از آن می‌پردازد. نمونه این مجموعه از اسلام‌گرایان، حزب‌الله و حماس است. نکته قابل توجه در مورد این مجموعه از اسلام‌گرایان این است که تمامی آنها در کشورها و مناطقی مستقر بوده و فعالیت می‌کنند که یا دولت ضعیف است (لبنان) و یا اصولاً دولتی وجود ندارد (غزه). این مجموعه، برخلاف تکفیری‌ها که آرمان‌گرایانه درصدد تحقق اهداف خود بدون در نظر گرفتن محذورات محیط و مقدرات خود هستند، مطالبات سیاسی محلی (جامعه) را با ایدئولوژی اسلام‌گرای خود ادغام کرده، از حمایت جامعه برای تحقق این اهداف استفاده می‌کنند. بدین لحاظ از دید آنها شرکت در انتخابات دموکراتیک نه تنها اقدامی صحیح و مشروع است، بلکه آن را ابزاری برای تحقق اهداف داخلی خود و طرفدارانشان می‌دانند.

سومین و گسترده‌ترین مجموعه نیروها و جنبش‌های اسلام‌گرا، اسلام‌گرایانی را دربرمی‌گیرد که از خشونت چه در عرصه داخلی و چه خارجی اجتناب می‌ورزند و

کاربرد خشونت را برای رسیدن به اهداف سیاسی، به‌طورکلی طرد می‌کنند. البته این مجموعه، از عملکرد گروه دوم حمایت کرده، آن را مشروع می‌دانند اما ایدئولوژی تکفیری‌ها را به‌کلی رد می‌کنند و بدون دنبال کردن اهداف انقلابی، درصدد ایفای نقشی سیاسی در کشور و ساختار سیاسی آن برای خود هستند. آنان ممکن است به‌صورت احزاب سیاسی (مانند جبهه اسلامی کار در اردن و حزب عدالت و توسعه مغرب) درآمده باشند و یا اینکه از فعالیت و مشارکت رسمی در سپهر سیاسی کشور منع شده باشند، اما همچنان فعالیت غیررسمی سیاسی و اجتماعی خود را (مانند اخوان‌المسلمین مصر و جمعیت‌های اسلامی کویت) ادامه می‌دهند. این مجموعه از اسلام‌گرایان قائل به فعالیت در فضای دموکراتیک بوده، درصدد اسلامی‌تر کردن جامعه و حکومت از طریق تشویق مردم به عمل به رفتار اسلامی و طرح مطالبات اسلامی از حکومت هستند.

البته خشونت نمی‌تواند تنها معیار تقسیم‌بندی اسلام‌گرایان باشد؛ به همین دلیل معیارهای دیگری برای دسته‌بندی دقیق‌تر اسلام‌گرایان مطرح می‌شود. ازجمله گزارش سال ۲۰۰۷ موسسه رند^۱ با عنوان «ایجاد شبکه‌های مسلمانان میانه‌رو» که حکومت ایالات متحده را به تعامل با مسلمانان میانه‌رو تشویق می‌کند، چهار معیار برای تشخیص مسلمانان میانه‌رو به دست می‌دهد:

۱. حمایت و پشتیبانی از دموکراسی؛
۲. پذیرش منابع غیرفرقه‌ای [یا غیردینی] قوانین؛
۳. احترام به حقوق زنان و اقلیت‌های دینی؛
۴. مخالفت با تروریسم و هرگونه خشونت غیرقانونی (Rabasa & Benard & Schwartz & Sickle, 2007:66).

برای درک روشن‌تر و دقیق‌تر نیروها و جنبش‌های اسلام‌گرا و نحوه کنش و تعامل آنها با محیط، توجه به این تقسیم‌بندی‌ها و تفاوت‌ها ضروری است.

نگاهی به سابقه جنبش‌های اسلام‌گرا

اندیشه‌های اسلام‌گرای سده نوزدهم و اوایل سده بیستم سنگ بنا و شالوده ایجاد

^۱ . RAND

جنبش‌های اسلام‌گرای سیاسی در جهان عرب را افکند و دهه‌های پس از جنگ اول جهانی شاهد تشکیل نخستین جنبش‌های اسلام‌گرا بود. اکثر صاحب‌نظران برآند که مارس ۱۹۲۸ شاهد پایه‌گذاری اولین جنبش اسلام‌گرایی بود که بعدها الگوی فعالیت جنبش‌های اسلام‌گرا در سایر مناطق اسلامی و عربی قرار گرفت. البته پیش از تشکیل اخوان‌المسلمین مصر شکل‌های اسلام‌گرای دیگری نیز به وجود آمده بود. اما جنبش اخوان‌المسلمین چه از نظر تشکیلات و چه تعداد و سرعت عضوگیری و نیز فلسفه سیاسی و طرح جایگزینی دولت اسلامی، بسیار متفاوت از دیگر جنبش‌های آن دوره بود. با این حال تا دهه ۱۹۷۰، اخوان‌المسلمین و سایر جنبش‌ها و نیروهای اسلام‌گرا هیچ‌گاه رقیبی جدی و خطرناک برای رژیم‌های منطقه نبودند. دلیل عمده این امر، توان و نیروی سایر ایدئولوژی‌ها (ملی‌گرایی و سوسیالیسم) در جذب نیروهای اجتماعی و مردمی و نیز سرکوب شدید جنبش‌های اسلام‌گرا توسط حکومت‌های نظامی و ملی‌گرا بود. برای مثال، اخوان‌المسلمین بارها توسط رژیم انقلابی مصر سرکوب و رهبران آن محاکمه نظامی و یا حتی اعدام شدند. (انظر: العنانی، ۲۰۰۹)

عوامل اثرگذار بر رشد، شدت عمل و توان تحرک جنبش‌های اسلام‌گرای منطقه خاورمیانه را باید در سه سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی مورد بررسی قرار داد. تحولات سه سطح مذکور در کنار یکدیگر بر تحرک و جهت‌گیری جنبش‌های اسلام‌گرا تأثیرگذار بود و موجب دگرگونی در بسیاری از مفروضات و اندیشه‌های سابق این جنبش‌ها در زمینه نحوه و جهت حرکت در داخل کشور و در ارتباط با حکومت و سایر نیروها شد.

سطح بین‌المللی: این دوره شاهد آخرین دهه جنگ سرد و سقوط شوروی و سپس ظهور نظم نوین جهانی و تکروری ایالات متحده در این نظم بود. اسلام‌گرایان - همچون سایر نیروها در خاورمیانه عربی - به‌خوبی می‌دیدند که جدال و کشمکش شرق و غرب و نوسان حکومت‌های عربی بین این دو بلوک، نه تنها سودی برای رشد و توسعه اقتصادی و یا پیروزی بر دشمن مشترک اعراب (اسرائیل) منطقه نداشته، بلکه به تقسیم جهان عرب به دو محور و ورود محاسبات جنگ سرد در روابط کشورهای عربی انجامیده است.

قدرت‌گیری گورباچف و درنهایت سقوط شوروی برای عده‌ای به‌مثابه سقوط متحد دیرینه اعراب در مقابل امریکا و متحد منطقه‌ای آن (اسرائیل) بود. البته این تحول از سوی بسیاری از رژیم‌های عرب، مورد استقبال قرار گرفت، اما برای نیروهای اسلام‌گرا چنین استقبالی از وضع موجود نشان‌دهنده پیروی این رژیم‌ها از امریکا و سازش آنها با اسرائیل بود. در واقع به‌رغم خشنودی بسیاری از نیروهای اسلام‌گرا در قبال فروپاشی «امپراتوری الحاد»، این نیروها پس از چندی خود را در مقابل سرکوب شدید رژیم‌های عرب و تکرورهای امریکا در منطقه می‌دیدند. این امر به رادیکال‌شدن هرچه بیشتر اپوزیسیون اسلام‌گرا منجر شد. چنانچه دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در منطقه و نیز تشدید سرکوب رژیم‌های خودکامه را در کنار عملکرد اسلام‌گرایان به‌صورت یک نمودار، رسم کنیم خواهیم دید که رابطه این دو با افراط‌گرایی و تشدید گرایش‌های خشونت‌طلبانه در منطقه مثبت است. بدین معنی که به هر میزان دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای یا سرکوب رژیم‌ها افزایش یابد به همان نسبت شاهد سیر تصاعدی خشونت و گرایش‌های افراطی (نظیر القاعده) خواهیم بود. دخالت‌های امریکا در خاورمیانه (۱۹۸۳ در لبنان، ۱۹۹۰-۹۱ در خلیج فارس، ۱۹۹۳ در سومالی، ۲۰۰۲ در افغانستان، ۲۰۰۳ در عراق) و تحقیر ناشی از آن از مهم‌ترین و اساسی‌ترین عوامل افزایش و تشدید موج افراط و تندروی در منطقه بوده است. برای مثال اشغال عراق و عملکرد ایالات متحده در دوره این اشغال، اپوزیسیون اسلام‌گرا و دیگر نیروها را به‌شدت تحریک و متأثر کرد. تا آنجا که چپ‌های سکولار سنتی خاورمیانه و اسلام‌گرایان را که از دیرباز در تقابل با هم به سر می‌بردند در کنار هم قرار داد (Fattah and Fierke, 2009).

سطح منطقه‌ای: در این دوره برخی تحولات چندی در سطح منطقه باعث تشدید و گسترش اسلام‌گرایی شد. از جمله این تحولات، افول و شکست پروژه رنسانس عربی ناصریسم و صلح مصر با اسرائیل، وقوع انقلاب اسلامی در ایران، اشغال افغانستان توسط شوروی و جنگ مجاهدین در این کشور، دو انتفاضة فلسطین و نیز رقابت قدرت‌های منطقه است.

پروژه ملی‌گرایی عربی مصر که در طول دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ درصد رشد و توسعه جهان عرب با محوریت مصر بود با مرگ ناصر و صلح سادات با اسرائیل

عملاً از دور، خارج شد. صرفاً خروج مصر از ادای نقش پیشین خود در منطقه عربی خلئی در جهان عرب پدید آورد که نیروهای اسلام‌گرا برای پُرکردن آن دست به تلاش‌های گسترده‌ای زدند. صلح با اسرائیل فاصله حاکم و محکوم را در مصر و سایر کشورهای عرب به‌خوبی نشان داد و برای جنبش‌ها و نیروهای اسلام‌گرا به‌مثابه فرصتی برای پُرکردن این فاصله (بین حکومت و جامعه) نمود یافت که با طرح شعارهای ضداسرائیلی و ضدغربی جامعه را به سمت خود جذب کنند. این مسائل درنهایت به رادیکال شدن اپوزیسیون اسلام‌گرا و ترور سادات و حوادث ناشی از آن در این کشور و سراسر منطقه انجامید.

وقوع انقلاب اسلامی در ایران به رهبری یک روحانی بلندپایه، یکی از مهم‌ترین عوامل رواج و گسترش موج اسلام‌گرایی در خاورمیانه عربی بود. درواقع شیعه بودن رهبری این انقلاب تأثیر چندانی بر الگوگیری جنبش‌های اسلام‌گرای سنی مذهب منطقه عربی از آن نداشت. سقوط شاه ایران، یعنی یکی از مقتدرترین مؤثرترین متحدان غرب در منطقه، توسط ملت ایران، این امید و آرزو را در جنبش‌های اسلام‌گرای منطقه - به‌ویژه در مصر، فلسطین، الجزایر و جنبش‌های شیعه‌مذهب مشرق عربی - زنده کرد که می‌توانند با تکیه و تأکید بر حمایت ملت‌های خود، حکام اقتدارگرای منطقه را کنار زده، حکومت‌های اسلامی بنا نهند. به‌علاوه، ملت‌های عرب به‌وضوح می‌دیدند که چگونه حکومت اسلامی - غیرعرب ایران به حمایت از آرمان فلسطین و ضدیت با اسرائیل می‌پردازد و چگونه آرمان‌های حکومت اسلامی و ملت در این کشور انطباق یافته‌اند، درحالی‌که رژیم‌های سکولار عرب و در رأس آنها مصر - برخلاف میل ملت‌های خود - قدم در راه عادی‌سازی روابط با اسرائیل می‌نهند. بدین ترتیب، مسائل ناشی از انقلاب اسلامی ایران موج اسلام‌گرایی را به‌ویژه در دهه ۱۹۸۰ تشدید کرد. البته وقوع جنگ تحمیلی نقش عمده‌ای در کاهش این تأثیر داشت، بااین‌حال، این امر هیچ‌گاه تأثیر انقلاب اسلامی را از بین نبرد.

مسئله دیگر، اشغال افغانستان و جنگ مجاهدین علیه نیروهای شوروی و حکومت کمونیستی افغانستان بود. درواقع، اشغال افغانستان موجب حمایت رژیم‌های عرب و حتی غربی از جنبش‌های اسلام‌گرا و مجاهدین عرب - افغان شد.

این حمایت و پشتیبانی که برای درگیر کردن شوروی در باتلاق افغانستان و به‌راه انداختن جنگی فرسایشی علیه نیروهای آن توسط مجاهدین بود، پیامدهای ناخواسته‌ای نیز برای رژیم‌های عرب و غرب به‌ویژه ایالات متحده در برداشت. مهم‌ترین پیامد ناخواسته، تقویت موج اسلام‌گرایی و ترویج و تشویق مفاهیمی چون جهاد، مبارزه با ظلم و فساد و مقابله با سلطهٔ خارجی بود. چنین مفاهیمی بعدها با تأسیس سازمان القاعده و تشکل‌ها و سازمان‌های مشابه، گریبان حکومت‌های عربی و غربی را گرفت و اسلام‌گرایان تکفیری و رادیکال را در تقابل و رویارویی با آنها قرار داد.

مسئلهٔ دیگر انتفاضه‌های فلسطین است. دو انتفاضهٔ ۱۹۸۷ و ۲۰۰۰، موجی از همدردی در کشورهای اسلامی و به‌ویژه عربی برانگیخت و موجب تشدید گفتمان اسلام‌گرایی و روی صحنه آمدن جنبش‌ها و نیروهای اسلام‌گرا و جذب نیرو و کمک‌های مالی از سوی این نیروها شد. ملت‌های عرب که به‌شدت از عملکرد و سیاست‌های حکومت‌های خود در مقابل مسئلهٔ فلسطین بیزار و سرخورده شده بودند به جنبش‌ها و نیروهای اسلام‌گرا - که شعارهای فراوانی در مورد ضدیت با اسرائیل و غرب حامی آن مطرح می‌کردند - متمایل شدند. این امر تأثیر فراوانی بر گسترش موج اسلام‌گرایی در منطقه داشت.

عامل دیگری که در سطح منطقه‌ای بر گسترش و تشدید اسلام‌گرایی اثرگذار بود رقابت‌های منطقه‌ای بود - که با توجه به عامه‌پسندی و محبوبیت شعارهای دینی و استناد به دین در بین ملت‌های خاورمیانه - حتی از سوی حکومت‌های سکولاری چون رژیم بعث عراق، ظاهری اسلامی می‌یافت. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ سه رقیب برای رهبری منطقهٔ هریک بر جنبه‌ای تأکید می‌کردند. عراق، جویای رهبری سیاسی و نظامی اعراب بود، ایران انقلابی جویای رهبری معنوی مسلمانان جهان بود و عربستان که دیرزمانی از گرایش و جهت‌گیری سلفی فاصله گرفته بود در صدد بسط رهبری سلفی خود بر اعراب و مسلمانان بود. هر سه کشور با طرح مباحث اسلامی و شعارهای دینی موجب رشد و گسترش اسلام‌گرایی در منطقه شدند (العفیفی، ۲۰۰۸). در جنگ دوم خلیج فارس (۱۹۹۰-۱۹۹۱) رئیس‌جمهور عراق به کادرهای حزب بعث دستور داد که شعار «بعثی پیش می‌رود»

را به شعار «مؤمن پیش می‌رود» تغییر دهند و پس از آن دستور اضافه کردن «الله اکبر» به پرچم عراق صادر شد. درمقابل، ریاض نیز میزبان نشست‌های اسلامی برای نشان دادن تضاد و تنافر سیاست‌های عراق با اسلام بود. بدین ترتیب اسلام به عنوان سلاحی ایدئولوژیک و به‌شدت اثرگذار وارد مبارزه سیاسی شد. این امر بر اسلام‌گرایی و گسترش آن در منطقه به‌شدت اثرگذار بود. امری که بالطبع مد نظر عراق و عربستان سعودی نبوده است.

سطح داخلی: سطح داخلی را می‌توان از دو منظر و در دو بُعد، مورد ملاحظه قرار داد. نخست بُعد حکومتی یا به عبارتی نگاه «از بالا به پایین» است. رهبران اقتدارگرای عرب با مشکل فقدان مشروعیت (دموکراتیک) روبه‌رو هستند. آنها همچنین با بحران‌های اقتصادی جدی و انتظارات گسترده غرب در زمینه دموکراتیزاسیون و اصلاحات اقتصادی مواجهند. این دو عامل محدودکننده، بحران ساختاری مشروعیت را به‌بار آورده است. (Albrecht and Schlumberger, 2004). با کاهش مشروعیت داخلی رژیم‌های عربی خاورمیانه، و شدت گرفتن موج سوم دموکراتیزاسیون و عدم تمکین این رژیم‌ها در مقابل آن، استفاده از مشروعیت دینی، یکی از راه‌های کاهش فشار حاصل از فقدان مشروعیت این رژیم‌ها بود. در واقع این رژیم‌ها - که اکثراً سلطه مدنی را از سلطه دینی تفکیک کرده بودند - برای افزایش مشروعیت کاهنده خود، از دین اسلام - و نه اسلام‌گرایان - بهره‌ابزاری فراوانی بردند. این امر به افزایش اعتبار گفتمان اسلام‌گرایی در خاورمیانه کمک کرد زیرا علاوه بر اپوزیسیون، حکومت‌ها نیز منادی ارزش‌های اسلامی شدند. بدین ترتیب حکومت‌های سکولار نیز ناخواسته بر شدت موج اسلام‌گرایی افزودند.

از منظر دیگر یعنی «از پایین به بالا» شعارها و برنامه‌ها و کیفیت تحرک اسلام‌گرایان از عمده دلایل رشد و رواج گفتمان اسلام‌گرایی است. اسلام‌گرایان در درجه نخست از وضعیت و شرایط نامناسب اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به‌شدت انتقاد می‌کنند؛ به‌نحوی که بخش‌های گسترده‌ای از جمعیت کشورهای عرب، این جنبش‌ها و احزاب را زبان حال خود می‌دانند. پس از آن دولت را مسئول این اوضاع نامناسب، فقر و فلاکت، گسترش انحرافات اجتماعی و فساد اقتصادی و اداری معرفی می‌کنند و در نهایت با برنامه‌ها و شعارهایی که مطرح می‌کنند خود را

به‌عنوان جایگزینی مناسب و قابل اعتماد و حلال مشکلات، نشان می‌دهند (Hamzawi, 2005). در واقع بسیاری از احزاب و جنبش‌های اسلام‌گرا از ناشناخته بودن گرایش‌ها و عملکرد احتمالی خود در حکومت به‌خوبی برای افزایش اعتبار و محبوبیت خود در جوامع عرب بهره می‌گیرند.

البته نگاهی کلی به وضعیت داخلی کشورهای عربی به‌خوبی گویای چرایی کاهش اعتبار رژیم‌ها و صعود گفتمان اسلام‌گرایی است. بنا به گزارش سال ۲۰۰۹ مرکز پژوهش‌های وحدت عربی (مسعد و یوسف احمد، ۲۰۰۹) وضعیت اقتصادی و اجتماعی در جهان عرب نشان‌دهنده فشارهای شدیدی است که بر شهروندان عرب وارد می‌آید. شاخص‌های توسعه، نقدینگی و بیکاری و وضعیت زنان و آزادی‌های سیاسی و مدنی، همگی گویای وضعیت بغرنجی است که عملکرد دولت‌های - اکثراً شکست‌خورده^۱ و روبه‌زوال - عرب نتوانسته است آن را بهبود بخشد. به‌عنوان مثال در سال ۲۰۰۹، جوامع عرب به‌طور متوسط با نرخ بیکاری ۱۴ درصد (۱۷ میلیون نفر) مواجه هستند. به‌علاوه آمار خانه‌آزادی^۲ نشان می‌دهد که تنها منطقه جنوب صحرای افریقا از نظر آزادی‌های سیاسی و مدنی وضعیتی بدتر از جهان عرب دارد. طبق این داده‌ها از مجموع ۲۲ کشور عضو اتحادیه عرب در سال ۲۰۰۹، تنها هفت کشور از آزادی‌های نسبی برخوردارند درحالی‌که ۱۵ کشور در زمره کشورهای غیرآزاد قرار دارند (www.freedomhouse.org).

در مجموع، این وضعیت و سرخوردگی و ناامیدی جوامع عرب که از بحران‌های مختلف منطقه - مانند فلسطین، عراق، سودان، لبنان و... - ناشی می‌شود، موجب شده است شهروند عرب جوایای جایگزینی، برای وضعیت و شرایط کنونی باشد. این جایگزین برای بسیاری از افراد در جنبش‌ها و احزاب اسلام‌گرا و غایت تأسیس امارت‌های اسلامی تجلی یافت. همچنان‌که برخی از ناظران معتقدند افزایش موج اسلام‌گرایی و گرایش عمومی به آن در پاسخ به نیازی موقت و یا مسئله‌ای زودگذر نبوده است، بلکه دلیل اصلی آن پیش‌آمدن مسائل و وقایعی بود که دیگر نیروها و احزاب نتوانستند آنها را پوشش دهند (الصیادی، ۲۰۰۹).

1. Failed states
2. Freedom House

مجموع این شرایط در سه سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی، موجب افزایش گرایش به اسلام‌گرایی و گاه رادیکال‌شدن احزاب و نیروهای اسلام‌گرا شد.

نیروهای اپوزیسیون رقیب (لیبرال و چپ)

احزاب و جنبش‌های چپ که با وقوع کودتاهای متعدد در خاورمیانه و بسط روابط شوروی با رژیم‌های جدید به‌ویژه در سوریه و عراق نفوذی به‌دست آورده بودند، با فروپاشی شوروی تقریباً به‌طور کامل از سپهر سیاست خاورمیانه خارج شدند و بسیاری از نیروهای طرفدار آنها - مانند ناسیونالیست‌های دهه‌های گذشته - به احزاب لیبرال - دموکرات پیوستند. البته برخی از احزاب چپ به‌رغم حفظ ظاهر و پوستهٔ پیشین خود، اهداف و راهبردها و نیز ابزارهای خود را تغییر دادند و عملاً به احزاب لیبرال - دموکرات تبدیل شدند.

اما نیروها و احزاب لیبرال - دموکرات که سابقهٔ فعالیت دیرینه‌تری از چپ‌ها، اسلام‌گرایان و ناسیونالیست‌ها در خاورمیانهٔ عربی داشتند، به‌عنوان رقیب اصلی اپوزیسیون اسلام‌گرا در آیندهٔ خاورمیانه مطرح هستند. با فروپاشی عثمانی و ظهور کشورهای تازه‌تأسیس خاورمیانه تحت استعمار بریتانیا و فرانسه، رشد این نیروها به‌ویژه در کشورهای تحت استعمار بریتانیا آغاز شد. بریتانیا مدل حکومتی خود (دموکراسی پارلمانی) را به این کشورها (عراق، مصر و اردن) تسری داد و تا زمان استقلال این کشورها، احزاب و نیروهای لیبرال - دموکرات حکومت را در دست داشتند یا اپوزیسیون اصلی را تشکیل می‌دادند؛ اما در کشورهای تحت استعمار فرانسه این نیروها شکل جنبش‌های استقلال‌طلب و آزادی‌بخش به خود گرفتند و در کنار سایر نیروها به مبارزه با استعمار پرداختند.

در پاسخ به چرایی و چگونگی ضعف و افول لیبرال - دموکراسی در جهان عرب دلایل چندی مطرح می‌شود؛ نخست آنکه احزاب لیبرال و نیروهای تابع آنها اغلب، احزابی استقلال‌طلب بودند که اهداف خود را بر استقلال و آزادی کشور از سلطهٔ استعمار بنا نهاده بودند. این احزاب - مانند الوفد مصر و الاستقلال مغرب - پس از استقلال، عملاً به هدف اولیه و اصلی خود رسیده بودند و برای تداوم فعالیت خود در سپهر سیاسی این کشورها به بازتعریف اهداف خود نیاز داشتند، اما

ورود ناسیونالیست‌ها و سوسیالیست‌ها به صحنه و کودتاهای نظامیان و رادیکال‌شدن فضای سیاسی خاورمیانه، فرصت بازتعریف اهداف و سازماندهی مجدد احزاب لیبرال را نداد.

مسئله دیگر اینکه، لیبرال‌ها حتی پیش از استقلال، با توجه به تعامل دیپلماتیک و مسالمت‌آمیزشان با استعمارگر و با توجه به اینکه عموماً به‌عنوان احزاب دموکرات و نیروهای لیبرال، مورد حمایت و تأیید استعمارگر بوده‌اند حتی پیش از استقلال، حمایت و پشتیبانی قسمت عمده‌ای از ملت‌های عرب را از دست دادند. در واقع دموکراسی پارلمانی خاورمیانه به‌عنوان نوع تحمیلی حکومت توسط استعمارگر نمی‌توانست چندان مورد حمایت قرار گیرد، به همین دلیل هنگام سقوط این حکومت‌ها توسط نظامیان هیچ‌گونه حمایتی از سوی ملت و یا دیگر بخش‌های ارتش این کشورها از آنها به‌عمل نیامد. به‌علاوه، جو متشنج و ناآرام خاورمیانه پس از اشغال فلسطین اصولاً برای دموکراسی پارلمانی - که برای رشد و شکوفایی، نیازمند فضای اجتماعی و سیاسی و نیز اقتصادی آرام و باثباتی است - نامناسب بود. حمید عنایت در زمینه چرایی شکست دوره‌های لیبرالیسم اوایل سده بیستم در کشورهای اسلامی بیان می‌کند: «این شکست مسلماً آن‌قدر که با فقدان سازمان‌های خاص اجتماعی و اقتصادی از جمله یک طبقه متوسط خودمختار، آگاه و زیان‌آور همراه شد، با عدم انسجام فکری [نخبگان مسلمان در زمینه مفاهیم دموکراتیک] دست نداد.» وی می‌گوید آنچه اثرات این عوامل را تشدید می‌کرد، نمودهای یک خوی عام بود، از قبیل عقب‌ماندگی فرهنگی، بی‌سوادی وسیع، و رواج عادات تفکر خاضعانه و تسلیم کورکورانه به مقامات حاکم (عنایت، ۱۳۶۲: ۷-۱۸۶). این بحث در چهارچوب گسترده‌تر موانع شکل‌گیری جامعه مدنی نیز مطرح می‌شود و در آن عمدتاً بر مباحث فرهنگی تأکید می‌شود (نک: سربیع‌القلم، ۱۳۷۹).

در نتیجه پسرفت گفتمان لیبرال، رژیم‌های ملی‌گرا و ناسیونالیست، جای دموکراسی‌های پارلمانی نیم‌بند خاورمیانه را گرفتند و حکومت‌های تک‌حزبی، عرصه را بر سایر نیروها و جنبش‌ها تنگ کردند. از آن زمان، احزاب و نیروهای لیبرال - دموکرات در حاشیه قرار گرفتند و نتوانستند سال‌های طلایی دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ را احیا کنند.

از اواخر جنگ سرد و با شروع سومین موج جهانی دموکراتیزاسیون، احزاب لیبرال و دمکرات مجدداً در کنار نیروها و جنبش‌های اسلام‌گرا مطرح شدند اما نتوانستند چون اپوزیسیون اسلام‌گرا مخاطبان فراوانی جذب کنند و در انتخابات و سایر عرصه‌های فعالیت سیاسی، عملکرد نامناسبی از خود بر جای نهادند. این امر دلایلی دارد:

نیروها و احزاب لیبرال - دموکرات همواره از سوی دولت به شدت سرکوب می‌شدند و اغلب از داشتن هرگونه رسانه تبلیغاتی، محروم بوده‌اند. از عمده دلایل ناتوانی این احزاب در جذب مخاطب، محرومیت آنها از ابزار تبلیغاتی و سرکوب و انزوایی است که دولت به آنها تحمیل می‌کند. بسیاری از رهبران احزاب لیبرال دلیل اصلی ناتوانی خود در زمینه رقابت با اسلام‌گرایان را فقدان ابزار تبلیغاتی می‌دانند حال آنکه اسلام‌گرایان با در دست داشتن مساجد و اجتماعاتی که در آنها برگزار می‌شود ابزار تبلیغاتی بسیار کارآمدی در اختیار دارند (Lewis, 2009).

مسئله دیگر اینکه این احزاب از ترس ضددین خوانده شدن، خود را سکولار نمی‌نامند. در جوامع سنتی و متدین خاورمیانه، سکولار خوانده شدن یک حزب یا جریان به معنای فقدان جذابیت و توان آن در جذب مخاطب خواهد بود. بدین لحاظ این احزاب با بحران هویتی مواجهند. اکثر این احزاب و جریان‌ها خود را دموکرات می‌نامند اما این امر مشکلی را حل نمی‌کند، زیرا در وضعیت کنونی حتی رژیم‌های خودکامه عرب و یا جریان‌ها و جنبش‌های اسلام‌گرا نیز خود را دموکرات نامیده، بر تعهد خود به دموکراسی پای می‌فشارند. بدین ترتیب، احزاب لیبرال سکولار جهان عرب نتوانستند با اتخاذ نام «دمکرات» از بحران هویتی خود در برابر مخاطبان بگریزند (اوتواوی و حمزوی، ۲۰۰۷).

به‌علاوه احزاب و تشکل‌های لیبرال دچار ضعف سازماندهی و تشکیلاتی هستند. به‌رغم صحت ادعای لیبرال‌های عرب در مورد تهاجم رژیم‌ها از یک‌سو و اسلام‌گرایان از سوی دیگر و مجبور شدن آنها به جنگ ناعادلانه در دو جبهه، ناتوانی ساختاری و ضعف سازماندهی این احزاب را نباید از نظر دور داشت. در واقع سرکوب اسلام‌گرایان گاه شدیدتر و مؤثرتر از سایر نیروهای اپوزیسیون صورت می‌گیرد، باین حال، این جنبش‌ها و احزاب به دلیل توان تشکیلاتی و

سازماندهی مناسب همچنان قدرتمند و برای مخاطب جذاب باقی مانده‌اند (Rabasa & Benard & Schwartz & Sickel, 2007). اما احزاب لیبرال به‌رغم اینکه در بسیاری از کشورهای منطقه (مانند مصر و مغرب) آزادی عمل بیشتری برای فعالیت دارند و مجوز قانونی فعالیت تشکیلاتی خود را عموماً بسیار آسان‌تر از احزاب اسلام‌گرا به‌دست می‌آورند به‌دلیل ضعف سازماندهی نتوانسته‌اند مخاطب عرب را جذب کنند و به همین دلیل در مقابل سرکوب، به‌شدت آسیب‌پذیر هستند. در واقع اپوزیسیون لیبرال، برخلاف همتای اسلام‌گرای خود، همواره حضور و حمایت هواداران خود را مسلم فرض می‌کند و در نتیجه کمتر از اسلام‌گرایان برای جذب مخاطب دست به فعالیت می‌زند و به‌جای توجه به این مسائل مشغول مجادلات فکری و نظری می‌شود. برای مثال در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۵ مصر، تنها ۲۶ درصد از واجدین شرایط رأی‌دادن (نه کل جمعیت) در انتخابات، شرکت کردند (Korany, 2008). این امر نشان می‌دهد که با وجود موفقیت‌های اسلام‌گرایان (اخوان‌المسلمین) در این انتخابات، جمعیت گسترده‌ای از مصری‌ها همچنان از شرکت در انتخابات سر باز می‌زنند و اپوزیسیون لیبرال در جذب آنها بسیار ضعیف عمل کرده و می‌کند. این احزاب به‌جای خودانتقادی و تغییردادن تاکتیک و عملکرد حزبی و انتخاباتی خود، همواره شرایط تحمیلی و دیگران (حکومت و اسلام‌گرایان) را عامل عدم موفقیت خود معرفی می‌کنند.

الگوهای تعامل اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها

در مجموع با توجه به تحولات پیش‌گفته و ایستارها و نگرش‌های اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها و نیز اوضاع و شرایط متحول سپهر سیاسی هر یک از کشورهای خاورمیانه عربی، تعامل نیروهای اسلام‌گرا و لیبرال مبتنی بر سه الگو و زمینه است که با توجه به موقعیت و محل‌جای‌گرفتن آنها در هر مِرم سیاسی هر کشور تعریف می‌شود.

الگوی نخست، نشان‌دهنده نزدیک‌شدن و در واقع پیروی اپوزیسیون لیبرال از رژیم حاکم برای یافتن امکان مقابله با اسلام‌گرایان و جلوگیری از قدرت‌گیری آنها است. از جمله دلایل این امر توان سازماندهی و جذب مخاطب از سوی اسلام‌گرایان و ضعف و ناتوانی لیبرال‌ها در این زمینه و نیز بیم سرکوب حکومت



می‌باشد که با توجه به ضعف حمایت اجتماعی و سیاسی از احزاب و نیروهای لیبرال، می‌تواند به پسرفت شدید و حتی نابودی آنها بینجامد. نمونه این الگو را می‌توان در مغرب مشاهده کرد. از اوایل دهه ۱۹۶۰ که این کشور وارد نمایندگی محلی و ملی شد^۱ کشمکش بین اجزای تشکیل‌دهنده سپهر سیاسی آن یعنی طرفداران پادشاهی از یک‌سو و احزاب جنبش ملی از سوی دیگر نمود غالب آن بوده است (براده، ۲۰۰۷). دو حزب سکولار «الاستقلال و اتحاد سوسیالیست نیروهای ملی» (جنبش ملی)، تا پیش از قدرت‌گیری حزب «عدالت و توسعه»، اپوزیسیون مغرب را در قالب «فراکسیون پیرو مجموعه احزاب» رهبری می‌کردند (اوتواوی و حمزوی، ۲۰۰۷) در سال ۱۹۹۷ ملک حسن دوم اعلام کرد انتخاباتی رقابتی برگزار خواهد کرد و برای نخستین بار به احزاب اسلام‌گرا اجازه ورود به انتخابات را داد. «اتحاد سوسیالیست نیروهای ملی» در این انتخابات پیروز شد و در ائتلاف با حزب «الاستقلال» حکومت را با نخست‌وزیری دبیرکل خود عبدالرحمن الیوسفی تشکیل داد. از آن تاریخ دو حزب اصلی اپوزیسیون با ورود به قدرت هیچ‌گاه فکر خروج از حکومت و یا بازگشت به حالت اپوزیسیون را به خود راه ندادند. به‌علاوه با توجه به ضعف عملکرد آنها در حکومت و نیز ترس از قدرت‌گیری روزافزون حزب «عدالت و توسعه» و حزب «عدالت و احسان» و در مقابله با آن، پیوندهای خود را با پادشاه و دربار تحکیم کرده‌اند و عملاً از قدرت آن برای مواجهه با اسلام‌گرایان بهره می‌گیرند.

الگوی دوم نشان‌دهنده رقابت و کشمکش اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها با یکدیگر از یک‌سو و با رژیم حاکم از سوی دیگر است. این امر در شرایط و تحت تأثیر چند عامل ممکن است اتفاق بیفتد. نخست میزان سرکوب اسلام‌گرایان از سوی رژیم حاکم است. میزان سرکوب اسلام‌گرایان و نزدیک شدن لیبرال‌ها به حکومت رابطه مثبتی با یکدیگر دارند. بدین صورت که هرچه سرکوب افزایش یابد رابطه این دو با هم نزدیک‌تر می‌شود و بالعکس. البته باید توجه داشت این سرکوب تا چه حد با تهدید لیبرال‌ها یا حتی سرکوب و تضعیف بخشی از آنها از سوی حکومت و

تخریب آنها از سوی اسلام‌گرایان همراه است. چنانچه سرکوب اسلام‌گرایان با تهدید لیبرال‌ها همراه باشد و این گروه خود را در مقابل رژیم حاکم و صعود اسلام‌گرایان آسیب‌پذیر یابد مانند (لیبرال‌های مصری پیش از ۲۰۰۵) احتمالاً به تشریک مساعی و همکاری با حکومت خواهد پرداخت. اما اگر در چنین وضعیتی توان ایستادگی در مقابل سرکوب حکومت و تخریب اسلام‌گرایان را داشته باشند (مانند لیبرال‌های مصری پس از ۲۰۰۵) چه‌بسا در مقابل تهدیدات رژیم حاکم ایستادگی کنند. نمونه این وضعیت را در مصر از سال ۲۰۰۵ و کویت پس از سال ۲۰۰۶ شاهد بوده‌ایم.

در مصر جز در مقطع بین سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۵۲ احزاب لیبرال همواره فعال بوده و جزئی از مؤلفه‌های سپهر سیاسی مصر را تشکیل داده‌اند. اما این احزاب با مشکلی اساسی روبه‌رو هستند و آن مجموعه قوانین و مقرراتی است که حکومت برای پیشگیری از قدرت‌گیری احزاب اپوزیسیون وضع کرده است. تا پیش از سال ۲۰۰۵ بسیاری از لیبرال‌ها برای ارتقای جایگاه و ترس از صعود اسلام‌گرایان، وارد حزب حاکم می‌شدند و یا بدون ورود به حزب حاکم، در مقابل اسلام‌گرایان از عملکرد حزب حاکم دفاع می‌کردند. اما پس از سال ۲۰۰۵ لیبرال‌ها علاوه بر رقابت با اسلام‌گرایان (کاندیداهای اخوان‌المسلمین) در انتخابات پارلمانی، در انتخابات ریاست‌جمهوری نیز با کاندیداتوری ایمن نور از حزب «الغد» و نعمان جمعه از حزب «الوفد» به رقابت با حزب حاکم پرداختند. هرچند این وضعیت با سرکوب سال‌های بعد متحول شد اما این امر هیچ‌گاه منجر به پناه بردن لیبرال‌ها به رژیم حاکم نشد.^۱

در کویت نیز اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها به‌طور کامل مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. در این کشور به‌دلیل ممنوعیت تشکیل احزاب سیاسی، افراد و نیروها اغلب به‌طور مستقل و یا در قالب انجمن‌ها و تجمعات سیاسی فعالیت می‌کنند. پس از اعطای حق رأی به زنان کویتی، تعداد رأی‌دهندگان به بیش از دو برابر افزایش یافت. به‌علاوه در سال ۲۰۰۶، تعداد حوزه‌های انتخابی از ۲۵ به ۵ کاهش یافت. این دو

۱. به نظر می‌رسد تداوم این وضعیت به تعامل و همکاری اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها برای تغییر قانون انتخابات و مقابله با حزب حاکم در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۱ منتهی خواهد شد.



تحول اثرگذاری عوامل سنتی بر انتخابات را کاهش و رقابت اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها را به شدت افزایش داد. تا پیش از این دو تحول، رقابت انتخاباتی بیشتر جنبه فردی داشت و با توجه به تعداد زیاد حوزه‌های انتخابی نسبت به رأی‌دهندگان (حدود ۱۴۰۰۰۰ نفر)، افراد در حوزه‌های انتخابی خود به راحتی با رأی خویشاوندان و دوستان و آشنایان، وارد پارلمان می‌شدند. با وقوع دو تحول فوق (اعطای حق رأی به زنان و کاهش تعداد حوزه‌های انتخابی)، تعداد رأی‌دهندگان ده برابر شد درحالی‌که تعداد نامزدها از دو برابر به ده برابر افزایش یافت و عامل خویشاوندی و دوستی جای خود را به رقابت سازمانی و گروهی داد. از آن زمان تا کنون صف‌بندی اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها در مقابل هم - با حداقل دخالت دولت - در هر انتخاباتی کاملاً مشهود است.

الگوی سوم نشان‌دهنده همکاری و تشریک مساعی اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها برای مقابله با رژیم حاکم است. در این الگو به دلیل فساد حکومت و ایستادگی آن در مقابل هرگونه تحول، طیف گسترده‌ای از نیروها برای از میان برداشتن و یا اصلاح آن با یکدیگر ائتلاف می‌کنند. در واقع این احزاب و نیروها به‌طور موقت اختلافات ایدئولوژیک خود را برای رسیدن به دستاوردهای مشترک در مبارزه با حکومت کنار می‌گذارند. نمونه این الگو را در یمن مشاهده می‌کنیم. از سال ۱۹۹۰ (وحدت یمن)، تشکیل احزاب و فعالیت حزبی در این کشور، قانونی و آزاد اعلام شد. اما در فاصله سال‌های ۱۹۹۳ (جنگ تجزیه) تا ۲۰۰۳، حکومت پس از پیروزی بر تجزیه‌طلبان، فضای آزادی‌های سیاسی و فعالیت حزبی را تنگ‌تر کرد. اما از سال ۲۰۰۳، حزب حاکم یمن - مانند هم‌تایان خود در مصر و مغرب تحت فشارهای غرب - اصلاحات سیاسی را آغاز و آزادی‌های سیاسی و مدنی را بسط داد. با توجه به ضعف احزاب اپوزیسیون در مقایسه با حزب حاکم که از امکانات و اموال دولتی بهره می‌گرفت، ائتلافی از احزاب سکولار (ملی‌گرا، چپ و لیبرال - دموکرات) و اسلام‌گرا با عنوان «احزاب تجمع مشترک» برای رقابت در انتخابات پارلمانی ۲۰۰۳ و سپس انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۶، به وجود آمد (Aljazeera.net). ائتلاف «احزاب تجمع مشترک»، فیصل بن شمالان را به‌عنوان کاندیدای خود برای انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۶ معرفی کرد. وی توانست ۲۲ درصد آرا، را به خود

اختصاص دهد. در مصر نیز با توجه به وضعیت حاکم بر سپهر سیاسی، احتمال می‌رود در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۱، احزاب اپوزیسیون از این الگو پیروی کنند.

نگاهی به آینده

سه الگوی تعامل اپوزیسیون اسلام‌گرا و لیبرال، همگی متأثر از اوضاع و شرایط زمانی و مکانی و نحوه و جهت واکنش رژیم‌های حاکم در مقابل فعالیت‌ها و عملکرد این نیروها و نیز شرایط متغیر جهانی - به‌ویژه شیوه نگرش و ایستار عملی ایالات متحده در قبال هریک از این نیروها - است. البته جهت‌گیری اسلام‌گرایان و لیبرال‌های عرب بالطبع، در درجه اول، متفرع و مشتق از ایدئولوژی و جهان‌بینی آنهاست، اما شرایط پیش‌گفته در تعاملی پویا با ایدئولوژی‌های این نیروها، سمت‌وسوی حرکت و جایگاه آنها را در ساختار سیاسی تعیین کرده، امکان هرگونه تحول و جهت‌گیری مجدد این نیروها را تبیین می‌کند. در نتیجه، علاوه بر چگونگی عملکرد این نیروها، شرایط داخلی و بین‌المللی و ایستار رژیم و نیز نگرش جامعه، نقشی اساسی در تعیین جایگاه این نیروها در ساختار سیاسی دارند.

در سه دهه اخیر، اپوزیسیون اسلام‌گرا در سیری صعودی همواره جایگاه سیاسی خود را در جوامع و ساختارهای سیاسی خاورمیانه عربی بهبود بخشیده است. از عمده دلایل موفقیت اپوزیسیون اسلام‌گرا در جوامع عرب، مطرح شدن اندیشه‌ها، برنامه‌ها و اهداف آنها در چهارچوب و قالبی مقبول برای جامعه است. جوامع سنتی و متدین خاورمیانه عربی، در مانده از صعود و افول ایدئولوژی‌های اروپایی (ملی‌گرایی و سوسیالیسم) و هراسان از شدت سرکوب رژیم‌های سکولار و خودکامه، آمادگی بیشتری برای پذیرش اندیشه‌های اپوزیسیون اسلام‌گرا و پشتیبانی انتخاباتی از آن دارند. البته رأی دادن به احزاب اسلام‌گرا لزوماً به معنی مخالفت با دموکراسی و یا اندیشه‌های اپوزیسیون لیبرال - دموکرات نیست. *گارسیا ریورو* و *کوتزه*^۱ نشان می‌دهند که در برخی موارد، مانند اردن، حمایت از احزاب اسلام‌گرا برای گسترش هرچه بیشتر دموکراسی صورت می‌گیرد. آنها تبیین می‌کنند که تحرک



احزاب اسلام‌گرا تحت تأثیر فقدان اعتماد به نهادهای دولتی و مطالبه دینی‌تر شدن دولت است (Garcia-Rivero and Kotze, 2007). به‌ویژه باید در نظر داشت که حکومت‌های موجود جهان عرب از نوع نیمه‌سکولار اقتدارگرا هستند و بنابراین سکولار بودن آنها به معنای دموکراتیک بودنشان نیست.

به علاوه اپوزیسیون اسلام‌گرا برخلاف همتای لیبرال خود، از ابزار ارتباطی و تبلیغاتی کارآمدی (مسجد) برخوردار است که ارتباط آن را با جامعه حتی در فضای بسته سیاسی میسر می‌کند (Lewis, 2009. Wittes, 2008a). همچنین اکثر اسلام‌گرایان پیشینه مطلوبی در زمینه مبارزه با فساد و کمک به اقشار مستضعف جامعه و فعالیت‌های خیریه دارند. این مسائل بالطبع کمک فراوانی به بهبود و ارتقای نگرش جامعه نسبت به آنها می‌کند. در مقابل، لیبرال‌ها - به دلیل فقدان ابزار ارتباطی و تبلیغاتی - تنها می‌توانند در چهارچوب و فضای پذیرفته‌شده رژیم عمل کنند و در صورت سرکوب و بسته شدن فضا، نمی‌توانند ارتباط خود را با جامعه حفظ کنند. همچنین اکثر دموکرات‌ها و لیبرال‌های عرب سابقه ملی‌گرایی و یا گرایشات چپ داشته و زندگی سیاسی خود را به‌عنوان ملی‌گرا و یا سوسیالیست آغاز کرده‌اند. این امر، با توجه به نگرش منفی جوامع عرب به ایدئولوژی‌های وارداتی - که زمانی حکومت را در دست داشته و یا اپوزیسیون اصلی را تشکیل می‌دادند - میزان محبوبیت و توان تحرک این نیروها را به نحو ملموسی می‌کاهد.

در این شرایط گسست فزاینده جامعه شکننده سیاسی و عدم مشروعیت روبه‌رشد دولت، گستره و فضای لازم را برای فروافتادن نهادهای اصلی جامعه مدنی به دست اسلام‌گرایان و تولید هویت جمعی، [الگوی] مشارکت و فعالیت مدنی جایگزین توسط آنها فراهم می‌کند. (Kamal Pasha, 2002) در مقابل، اپوزیسیون لیبرال که احتمال پیروزی احزاب اسلام‌گرا در انتخابات را تهدیدی واقعی تلقی می‌کند از بین دو دشمن شناخته‌شده (رژیم حاکم) و ناشناخته خود (اسلام‌گرایان)، اغلب برای کسب توان رقابت و مقابله با صعود اسلام‌گرایان به دشمن شناخته‌شده خود متمایل می‌شود. البته همان‌طور که پیشتر گفتیم، دو الگوی دیگر برای کنش و تعامل این دو متصور است؛ اما حتی در دیگر الگوها، لیبرال‌ها اغلب از ورود به گفتگوی عقلایی و منطقی با اسلام‌گرایان امتناع می‌کنند و ائتلاف آنها حالتی موقت و واکنشی -

نسبت به عملکرد انتخاباتی و یا سیاست اعمالی دولت - داشته است. در واقع اپوزیسیون لیبرال در اکثر کشورهای عرب از ضعف ساختاری و تشکیلاتی رنج می‌برد. در مقابل، اسلام‌گرایان به پشتوانه تشکل و سازماندهی مناسب، به‌ویژه در دهه اخیر عملکرد مناسبی از خود نشان داده‌اند. اکثر نیروها و احزاب اپوزیسیون اسلام‌گرا در سراسر جهان عرب (همچون اسلام‌گرایان فعال در مغرب، مصر، اردن، کویت و...) پس از نفی خشونت دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به عنوان ابزار تحصیل اهداف، وارد فرایند دموکراتیک شده و تنها راه رسیدن به اهداف خود را فعالیت در چهارچوب قانون و ساختار موجود با هدف ایجاد تغییراتی در آن می‌دانند. این مجموعه که در وضعیت کنونی اکثریت اپوزیسیون اسلام‌گرا را شامل می‌شوند هدف اصلی خود را گسترش آزادی (دموکراسی) در جامعه و نظام حکومتی دینی‌تر تعیین کرده، در دهه اخیر التزام و تعهد خود را به فرایندهای دموکراتیک حداقلی موجود در جهان عرب به‌خوبی نشان داده‌اند. در واقع در حال حاضر تنها جایگزین مطرح برای رژیم‌های حاکم در جهان عرب، اپوزیسیون اسلام‌گرای میانه‌رو است.

البته در این زمینه نباید نقش متغیر دخیل نقش قدرت‌های خارجی - به‌ویژه امریکا - را از نظر دور داشت. در آینده، منافع استراتژیک ایالات متحده در منطقه خاورمیانه با ترویج دموکراسی^۱ در این منطقه پیوند خواهد یافت (Wittes, 2008b:26). بسیاری از اندیشمندان سیاسی برآنند که ایالات متحده برای ترویج دموکراسی، ناچار به تعامل و همکاری با اسلام‌گرایان میانه‌رو همچون اخوان المسلمین مصر و حزب عدالت و توسعه مغرب است (Wittes, 2008b. Hamzawi, 2005. Rabasa & Benard & Schwartz & Sickle, 2007). از نظر آنها اپوزیسیون اسلام‌گرای میانه‌رو تنها نیرویی است که از یک سو از مقبولیت عمومی برخوردار است و از سوی دیگر تنها جایگزین قابل تصور برای رژیم‌های کنونی جهت پیشبرد اصلاحات سیاسی و اقتصادی در جهان عرب می‌باشد. بدین ترتیب در دهه‌های آتی منافع استراتژیک ایالات متحده و اهداف و ابزارهای تحول‌یافته احزاب و نیروهای اسلام‌گرای

میان‌رو با هم پیوند تنگاتنگی خواهند داشت. به باور *تامارا ویتس* هرچند تحول فوق و به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان میان‌رو احتمالاً در کوتاه‌مدت به سود امریکا نیست زیرا این گروه ممکن است برای اثبات ملی‌گرایی و تفاوت سیاست‌های خود با رژیم پیشین، شعارها و گاه عملکردی ضد‌امریکایی از خود نشان دهد اما در بلندمدت همسو با منافع امریکا در این منطقه خواهد بود (Wittes, 2008b:28).

در مقابل، برخی دیگر بر تقویت اپوزیسیون لیبرال تأکید می‌کنند (اوت‌اوی و حمزوی، ۲۰۰۷. Lewis, 2009) به باور این گروه، نیروها و احزاب لیبرال تاکنون بدون دخالت و کمک غرب توانسته‌اند در سپهر سیاسی خاورمیانه پدیدار شده به نقش‌آفرینی پردازند و به‌عنوان رقیبی برای اسلام‌گرایان و رژیم‌های حاکم مطرح شوند. برای پیش‌برد فرایند دموکراتیزاسیون در خاورمیانه عربی، کمک به این نیروها و تقویت آنها در مقابل رقبای خود لازم و ضروری است. در نتیجه چشم‌انداز همکاری، رقابت و یا تضاد نیروهای لیبرال و اسلام‌گرا در آینده خاورمیانه عربی، جهان غرب (به‌ویژه ایالات متحده) را در مورد کیفیت تعامل با هر یک از این نیروها در شک و تردید قرار داده است. تنها مسئله‌ای که شاید نقطه التقا و اتفاق نظر تمامی اندیشمندان و ناظران منطقه باشد این است که آینده خاورمیانه را کشمکش و یا همکاری دو نیروی اسلام‌گرا و لیبرال رقم خواهد زد.

نتیجه‌گیری

تحولات دهه اخیر، به‌ویژه دگرگونی‌های پس از ۱۱ سپتامبر، تأثیر چشمگیری بر نگرش منفی جهانیان نسبت به اپوزیسیون اسلام‌گرا و به‌طور کلی اسلام‌گرایی سیاسی داشته است. این تحولات هرچند در کوتاه‌مدت تحت تأثیر فشارهای غرب به‌ویژه ایالات متحده برای اصلاح ساختارهای موجود و بسط آزادی‌های سیاسی در چهارچوب طرح خاورمیانه بزرگ در بسیاری از کشورهای عربی - همچون مصر، کویت، فلسطین و ... - به افزایش قدرت و حیطة نفوذ اپوزیسیون اسلام‌گرای میان‌رو از طریق انتخابات و مشارکت در فرایندهای دموکراتیک منجر شد اما پس از چندی، با کاهش فشار غرب، رژیم‌های عرب مجدداً سرکوب اسلام‌گرایان را شروع کردند. بدین ترتیب عملکرد اپوزیسیون اسلام‌گرای رادیکال (تکفیری) به تنزل

جایگاه اسلام‌گرایان میانه‌رو و افزایش سرکوب دولت علیه آنان، منتهی شد. از سوی دیگر، ضعف اپوزیسیون لیبرال - دموکرات و محدودیت فضای فعالیت آن در ساختارهای موجود، جایگزینی جز اسلام‌گرایان میانه‌رو برای رژیم‌های کنونی برای پیشبرد اصلاحات اقتصادی و سیاسی باقی نمی‌گذارد. جالب آنکه رژیم‌های حاکم به بهانهٔ مقابله با صعود اسلام‌گرایان (که بدون تفکیک، هر سه گرایش اسلام‌گرا را شامل می‌شود) آزادی‌ها را محدود و اصلاحات سیاسی را متوقف کرده‌اند. بدین ترتیب عملکرد اسلام‌گرایان رادیکال، اپوزیسیون سیاسی خاورمیانهٔ عربی را - چه در قالب اسلام‌گرا و چه لیبرال - به شدت تحت تأثیر قرار داده و آن را منزوی کرده است.

دو جبههٔ اپوزیسیون عرب - اسلام‌گرا و لیبرال - در چنین وضعیتی برای پیش‌برد اهداف خود به سه الگوی تقابل از طریق نزدیک شدن یک طرف به رژیم حاکم و استفاده از امکانات آن برای مقابله با قدرت و محبوبیت حریف، رقابت متقابل از یک سو و با رژیم حاکم از سوی دیگر و یا همکاری و ائتلاف برای مقابله با سیاست‌ها و سوءاستفاده‌های رژیم حاکم، پناه بردند. البته میزان توانایی‌ها و قدرت هر یک از دو طرف در بسیج افکار عمومی و همچنین چهارچوب و نحوهٔ تعامل دولت با هر یک از آنها بر جهت‌گیری هر یک از این دو مؤثر بوده است.

بررسی عملکرد این دو نیرو نشان‌دهندهٔ ناتوانی ساختاری آنها در مقابله با سیاست‌ها و عملکرد رژیم‌های حاکم در قبال آنهاست. البته اسلام‌گرایان میانه‌رو از نظر سازماندهی و ساختار تشکیلاتی بسیار بهتر از لیبرال‌ها عمل کرده‌اند و با تکیه بر محبوبیت و عامه‌پسندی چهارچوب دینی شعارها و برنامه‌های خود توانسته‌اند پایگاه اجتماعی چشمگیری به دست آورند؛ اما لیبرال‌ها هرگز نتوانستند سال‌های طولانی فعالیت خود در دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰ را احیا کنند. در واقع عوامل چندی در ضعف گفتمان لیبرال در خاورمیانهٔ عربی دخیل بوده‌اند، اما ضعف سازماندهی و توان تشکیلاتی این احزاب در ضعف و پسرفت آنها در سپهر سیاسی منطقه بسیار اثرگذار بوده است. در این زمینه توجه به این نکته لازم است که اسلام‌گرایان نیز در همان فضای بستهٔ امنیتی و سیاسی توانسته‌اند - از طریق سازماندهی مناسب - گفتمان خود را گسترش داده، حمایت فراوانی کسب کنند.

با توجه به فضای روبه‌تحول منطقه که متأثر از عملکرد ضعیف رژیم‌های کنونی عرب و ناتوانی آنها در فایق‌آمدن بر بحران ساختاری مشروعیت از طریق اصلاح ساختارهای سیاسی و اقتصادی است، و نیز با توجه به ضعف سازماندهی اپوزیسیون لیبرال و نیز ناتوانی اپوزیسیون اسلام‌گرا در فایق‌آمدن بر محدودیت‌های تحمیلی رژیم‌های سرکوب‌گر منطقه، همکاری، رقابت و یا تقابل دو نیروی اپوزیسیون اسلام‌گرا و لیبرال آینده‌اپوزیسیون سیاسی و رژیم‌های حاکم خاورمیانه را رقم خواهد زد. در این بین نقش قدرت‌های جهانی و اولویت‌های آنها در منطقه، نقشی اساسی پیش‌روی هر یک از این دو نیرو خواهد گذاشت. به باور صاحب‌نظران غربی، دو رویکرد احتمالی غرب در قبال نیروهای اپوزیسیون منطقه به دو صورت همکاری با اسلام‌گرایان میانه‌رو و یا تقویت اپوزیسیون لیبرال خواهد بود. حمایت و همکاری غرب به‌ویژه ایالات متحده از هر یک از دو طرف بالطبع نیروی مضاعفی به آن گروه جهت پیش‌برد اهداف خود می‌دهد. البته این حمایت - با توجه به نفرت ملل عرب از سیاست‌های ایالات متحده - همچنین می‌تواند به ریزش حمایت و پشتیبانی جوامع عربی از اپوزیسیون مورد حمایت این کشور بینجامد. *

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

الف - فارسی

۱. دکمجیان. هراير. ۱۳۶۶. جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی. تهران: انتشارات کیهان، چاپ اول.
۲. سریع القلم. محمود. ۱۳۷۹. «چشم‌انداز جامعه مدنی در خاورمیانه: تحلیل موانع فرهنگی»، ترجمه سعیده لطفیان، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۴.
۳. عنایت. حمید. ۱۳۶۲. تفکر نوین سیاسی اسلام، ترجمه ابوطالب صارمی. تهران: چاپخانه سپهر، چاپ اول.
۴. نبوی، سید عبدالامیر. ۱۳۸۴. «راديكاليزم اسلامي و ناکامی در ایجاد حکومت اسلامی»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، شماره ۷.

ب - عربي

۱. خليل العناني. ۲۰۰۹. «النظام و الإخوان في مصر .. هل تتغير قواعد اللعبة؟»، متوفر على موقع الجزيرة: www.aljazeera.net
۲. عمار على حسن. ۲۰۰۹. «الإسلاميون و الإصلاح السياسي في مصر: المراوحة بين الفتوى و الجدوى»، المجلة العربية للعلوم السياسية، العدد ۲۳.
۳. فتحى العفيفى. ۲۰۰۸. «الثيوقراطية العلمانية فى الدولة الخليجية المعاصرة: دراسة فى التاريخانية الحدائيه»، المستقبل العربى، العدد ۳۵۰.
۴. مارينا أوتاواى و عمرو حمزاوى. ۲۰۰۷. «الأحزاب العلمانية فى الوطن العربى: الصراع على جبهتين»، المجلة العربية للعلوم السياسية، العدد ۱۶.
۵. مخلص الصيادى. ۲۰۰۷. «الحركات الإسلامية المعاصرة: رد فعل أم استجابة لتحدي؟»، المستقبل العربى، العدد ۳۶۹.
۶. نيفين مسعد و احمد يوسف احمد. ۲۰۰۹. «حال الأمة العربية»، المستقبل العربى، العدد ۳۶۳.
۷. يونس برادة. ۲۰۰۷. «الإشكالية الإنتخابية فى المغرب: مقارنة أسس الحكم و تجاذبات المسار الإنتخابى»، فى «الديمقراطية و الإنتخابات فى الدول العربية»، مشروع دراسات الديمقراطية فى البلدان العربية، اللقاء السنوى السابع عشر.

ج - لاتین

1. Amr Hamzawi. 2005. "The Key to Arab Reform: Moderate Islamists", Carnegie Endowment for International Peace, Policy Brief (40).
2. Angel Rabasa & Cheryl Benard & Lowell H. Schwartz & Peter Sickle. 2007. *Building Moderate Muslim Networks*, RAND Corporation Press.
3. Bahgat Korany. 2008. *Patterns of Democratic Deficit: Is it Islam In Reform in the Middle East Oil Monarchies*, Anoushiravan Ehteshami and Steven Wright (eds), Ithaka Press.
4. Bernard Lewis. 2009. "Free at Last? The Arab World in the Twenty-first Century," *Foreign Affairs*, Vol.88, No.2.
5. Carlos Garcia-Rivero and Hennie Kotze. 2007. "Electoral Support for Islamic Parties in the Middle East and North Africa", *Party Politics*, Vol.13, No.5.
6. Holger Albrecht and Oliver Schlumberger. 2004. "Waiting for Godot: Regime Change Without Democratization in the Middle East," *International Political Science Review*, Vol. 25, No. 4. <http://www.aljazeera.net/NR/exeres/EF7EC359-9FBB-4B11-A7DE-AB5214C1A988.htm> And <http://www.freedomhouse.org/template.cfm?page=363&year=2009> (accessed on July 14 2009)
7. Khaled Fattah and K. M. Fierke. 2009. "A Clash of Emotions: The Politics of Humiliation and Political Violence in the Middle East", *European Journal of International Relations*, Vol.15, No.1.
8. Mustafa Kamal Pasha. 2002. "Predatory Globalization and Democracy in the Islamic World," *ANNALS, AAPSS*, 581.
9. Steven Ryan Hofman. 2004. "Islam and Democracy: Micro-Level Indications of Compatibility," *Comparative Political Studies*, Vol.37, No.6.
10. Tamara Cofman Wittes. 2008. "Islamist Parties: Three Kinds of Movements," *Journal of Democracy*, Vol.19, No.3.
11. Tamara Cofman Wittes. 2008. "Freedom's Unsteady March: America's Role in Building Arab Democracy," the Brookings Institution.

